[مقدمه 3](#_Toc401129151)

[سحر برای معاش 3](#_Toc401129152)

[بررسی احتمالات 4](#_Toc401129153)

[فرض احتمال دوم 4](#_Toc401129154)

[فضای روایت 5](#_Toc401129155)

[جمعبندی 5](#_Toc401129156)

[روایت محمدبنقاسم 6](#_Toc401129157)

[مضمون روایت 7](#_Toc401129158)

[سند روایت 7](#_Toc401129159)

[مدلول روایت 8](#_Toc401129160)

[روایت تَمِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ 8](#_Toc401129161)

[مدلول روایت 8](#_Toc401129162)

[نکته مهم 9](#_Toc401129163)

[دلیل چهارم 9](#_Toc401129164)

[بيان اول 9](#_Toc401129165)

[بیان دوم 10](#_Toc401129166)

[ملازمه عرفی 10](#_Toc401129167)

[نتیجه 11](#_Toc401129168)

[اشکال به تقریر دوم 12](#_Toc401129169)

[ملزمه عقلی 12](#_Toc401129170)

[شرايع سابقه 12](#_Toc401129171)

[نسخ آیه 12](#_Toc401129172)

[جمع‌بندی 13](#_Toc401129173)

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

بحث در اولين فرع از فروعات سحر بود. اين سؤال مطرح شد كه آيا حرمت سحر مطلق است يا شامل سحري كه مضر نباشد یا سحري كه در مقام حل باشد و نفعي هم در او باشد نمي­شود؟ گفتيم سه احتمال متصور بود و توضيح داديم. عمده اين بود كه اطلاقات و ادله حرمت سحر تام بود. روش بحث اين است كه در اين مورد به سراغ روايات خاصه برويم و ببينيم آيا از آن‌ها مقيدي و مخصصي نسبت به اطلاقات عمومات قابل استخراج است يا نه؟ در اينجا گفتيم كساني كه قائل به احتمال دوم يا سوم شدند يعني به نوعي حرمت مطلق سحر را قبول ندارند و قائل‌اند به اينكه بعضي از انواع سحر جايز است، به ادله­اي تمسك می­كنند كه اولين دليل آن روايت اول از باب بیست‌وپنج بود كه از حیث سند و دلالت بحث كرديم و گفتيم كه اظهر اين است كه بين اين روايت و ادله حرمت سحر عام و خاص مطلق نيست که اين روایت مقيد شود، بلكه عام و خاص من وجه است. از يك طرف اين روايت مي­فرمايد كه حل سحر جايز است بالسحر أو بسائر الطرق کالادعيه و الاذكار. بين اين روایت با رواياتي كه سحر را تحريم مي­كند عام و خاص من وجه مي­شود و تبعاً در ماده اجتماع تعارض دارند. بنابراين نتوانستيم از اين روايت مقيدي به دست بياوريم بلكه نهايتاً اگر سند درست باشد، مفهومي از اين روايت استخراج مي­شود كه آن مفهوم با ادله حرمت سحر مقيد عام و خاص يا مقيد مطلق نيست بلكه عامين من وجه‌اند.

سحر برای معاش

نكته­اي كه ممكن است كسي به آن توجه كند اين است كه شايد مقصود عيسي بن شقفي كه ساحر بوده و بعد توبه كرده اين بوده است كه زندگي من با اين امر مي­گذشته است و گذران زندگي من از طريق سحر بوده است در حقيقت از حضرت مي­خواهد راهي را پيدا كند براي اينكه زندگي­اش ادامه پيدا كند و درآمد او قطع نشود. ممكن است كسي بگويد روايت ناظر به اين است که این‌طور مي­فرمايد: **«كُنْتُ آخُذُ عَلَيْهِ الْأَجْرَ وَ كَانَ مَعَاشِي وَ قَدْ حَجَجْتُ مِنْهُ»** و الآن‌هم «**فَهَلْ لِي فِي شَيْ‏ءٍ مِنْ ذَلِكَ مَخْرَجٌ»**، آن وقت حضرت فرمود: «**حُلَّ وَ لَا تَعْقِد»[[1]](#footnote-1).** اگر اين احتمال را كسي تأييد و تقويت كند آن وقت ممكن است بگوييم اين حلِّ يعني حل به سحر مصداق بارز آن است يعني از اين طريق مي­خواهد زندگي­اش ادامه پيدا كند و راه به او نشان مي­دهد. با همان سحر مي­شود به زندگي ادامه دهي منتها براي حل سحر نه خود سحر. اين احتمال منتفي نيست.

بررسی احتمالات

اما دو نکته نسبت به اين احتمال وجود دارد:

1. مطلبي كه اين روایت را تضعيف مي­كند اين است که خود او مي­گويد: **و قد تبت الي الله عزوجل**، من توبه كردم و ديگر نمي­خواهم اين كار را انجام دهم. بعد از اين توبه اين احتمال كه «**فَهَلْ لِي فِي شَيْ‏ءٍ مِنْ ذَلِكَ مَخْرَجٌ»** كه بعد از توبه قرار گرفته يعني ديگر اين كار را نمي­كنم. حالا آیا راهي براي خلاصي دارم يعني خلاصي از تبعات اين گناه يا خلاصي از اين مشكلي كه در زندگي پيدا شده است. يعني مخرج و راه نجات را، براي آن امر دنيوي يا اخروي مي­خواهد. با توجه به اينكه مي­گويد توبه كردم و ديگر سحر انجام نمي­دهم اين«**فَهَلْ لِي فِي شَيْ‏ءٍ مِنْ ذَلِكَ مَخْرَجٌ»** به دنبال آن آمده است. نمي­شود گفت آن احتمال تعيّن دارد يعني اين احتمال هم هست كه راه خروج همان راه خروج از عواقب و تبعات اين گناه را دارد سؤال مي­كند. پس درمورد **«هَلْ لِي فِي شَيْ‏ءٍ مِنْ ذَلِكَ مَخْرَجٌ»**، دو احتمال است:
* «**فَهَلْ لِي فِي شَيْ‏ءٍ مِنْ ذَلِكَ مَخْرَجٌ»** يعني **مخرجٌ من تبعات هذا الذنب**.
* **مخرجٌ من هذا المضيغ المعيشة** يعني مضيغه دنيوي و كاري كه پيدا كرده است و درآمدی ندارد.

ممكن است احتمال دوم هم باشد اما آنچه احتمال اول را تقويت مي­كند و نمی‌توان آن را كنار گذاشت اين است كه **وَ قَدْ تُبْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ** دارد و عبارت **«هَلْ لِي فِي شَيْ‏ءٍ مِنْ ذَلِكَ مَخْرَجٌ»** به دنبال توبه است. لذا اين احتمال هم هست نمي­شود گفت متعيِّن در کدام احتمال است.

1. نكته دوم اينكه در روايت ديگري دارد كه **«تَوْبَةَ السَّاحِرِ أَنْ يَحُلَّ وَ لَا يَعْقِدَ[[2]](#footnote-2)»**. اين شاهد بيروني مي­شود كه **«هَلْ لِي فِي شَيْ‏ءٍ مِنْ ذَلِكَ مَخْرَجٌ»**، ممكن است ناظر به توبه باشد. بنابراين در درون اين روايت، تعیّن آن احتمال دشوار است.

فرض احتمال دوم

اما فرض مي­گيريم كه حتي اگر اين احتمال هم باشد، سائل مي­گويد زندگي من مختل مي­شود چه كنم؟ لذا لازم نيست جواب حضرت معطوف به سحر باشد يعني جايز است سحر كند بلکه ممكن است جواب حضرت ناظر به اين باشد كه برو از راه­هاي ديگر يعني ذكر و دعا و... یعنی از راه­هاي غير سحر ابطال سحر کن. آن احتمال در صورتي در اينجا نقشي داشت و تعيين كننده بود كه بگوييم حل يعني به حل سحر. آن وقت مقيِّد مي­شد، چون حل به سحر یکی از موارد روايت و مقيِّد مطلقاً مي­شد. ولي ممكن است بگوييم سؤال راوي مشورت از امام است. راوي مي­گويد كه زندگي من مختل مي­شود، من چه كار كنم و حضرت راهنمايي­اش مي­كند به اين كه به دنبال حل سحر برو و از آن طريق زندگي كن. حال حل سحر به چه چيز؟ هم به سحر و هم به غير سحر. اگر اين احتمال متعيّن شود كه حل به سحر جواب امام است آن مقيِّد مي­شود که اين خيلي خوب بود؛ اما اين احتمال معيّن اين معنا براي حل سحر نيست بلكه حتي اگر بگوييم او از امام درخواست مي­كند كه راهي را نشان بدهد كه زندگي را بتواند ادامه دهد باز هم امام فرموده است كه دنبال حل برو. حل با چه چيز؟ هم با سحر هم با غير سحر. يعني باز مي­شود به اطلاق اين تمسك كرد و به غير سحر هم مصداق دارد. يعني برو دنبال اين كه با ذكر و دعا و غیره. كساني بوده­اند كه ذكر و دعا و راه نشان مي­دادند كه سحر شخص را باطل كند و مزد گرفتن بر آن‌هم جايز است و مانعي ندارد.

فضای روایت

اينکه حل سحر در متون آيات و روايات ما با طرق ديگری غیر از سحر مثل دعا و ذكر هم متصور است منافات با مطلق بودن آن ندارد. اینكه امام **علیه‌السلام** مي­فرمایند برو حل سحر كن به دعا به ذكر و غیره ظهوری اختصاصي نيست. اگر احتمال توبه بدهيم چه‌طور از تبعات اين گناه بيرون بيايد؟ در روايات دارد كه «**تَوْبَةَ السَّاحِرِ أَنْ يَحُلَّ وَ لَا يَعْقِدَ**»[[3]](#footnote-3). فضاي مخاطب و گفتگو اين چنين فضايي است، يعني فضايي است كه خود ائمه **علیهم السلام** انواع طرق را براي حل سحر ياد می­دادند. ما تفسير موضوعي مي­كنيم. اجتهاد يعني تفسير موضوعي يعني يك جمله نظر نمي­دهیم. اين روايت را بايد در آن فضاي محاوره­اي درنظر گرفت. در فضاي آقايي كه توبه كرده و جزء اصحاب شده است و خود امام**علیه‌السلام** در فضاي جواب است. فضايي است كه ده­ها روايت مي­گويد كه برای هر سحري چه دعایی را بخوان و چه ذكری را بگو.

جمع­بندی­

نوعی ارشاد و راهنمايي در اينجا وجود دارد منتهي اين راهنمايي همراه با بيان يك حكم است. يعني حكمي به او مي­دهد كه مشكل دنيوي و يا اخروي او هم حل مي­شود. اصل مولويت در آن حكم اعم از جواز يا... محفوظ است ولي بيان اين حكم براي راهگشایی زندگي دنيوي يا اخروي او است.

پس اينكه سائل سؤال كرد **«هَلْ لِي فِي شَيْ‏ءٍ مِنْ ذَلِكَ مَخْرَجٌ»**، دو احتمال دارد. يكي اينكه او راه نجات و خروج از تبعات ذنب را سؤال مي­كند كه امری اخروي مي­شود. مخرج اخروي براي خروج از ذنب. يك احتمال هم اين است كه راه خروج از اين مشكلي كه در زندگي­اش پيدا شده است كه درآمدی ندارد و نمي­تواند گذران زندگي كند را طلب می­کند. هر يك از این‌ها هم شاهدي دارد و ما درصدد اين نيستيم كه يكي از اين دو را تعيين كنيم؛ اما نكته مهم اين است كه بنا بر هر دو احتمال **حلِّ** هم با سحر هم با غير سحر سازگار است و لذا اطلاقش هيچ مشكلي ندارد. نسبت بين **حل** و **لاتعقد** با آن ادله­اي كه مي­گويد سحر نكن من وجه مي­شود در این صورت نمي­توانيم بگوييم اين مقيِّد است و در ماده اجتماع تعارض مي­كند. اضافه بر اين نكته مهمي كه اين قضيه را عوض مي­كند اين است كه ظاهراً در كتب سحر راه­هاي حل سحر به همان فرمولی كه سحر می­­کنند نيست. يعني اقدامي مي­كند كه به واقعيت برگردد. معلوم نيست كه ديگر آن سحر باشد يعني ارائة غير الواقع و الباطل حقاً نيست. اقدامي مي­كند كه آن كار باطل یعنی ارائة غير الواقع و الباطل حقاً را از بين ببرد. يعني اقداماتي غير از فضاي شرع و ذكر و ورد كه سحر را باطل مي­كند ولي خود او مشمول سحر نيست بلكه فقط نقشش اين است كه باطل کننده است. اگر اين نوع هم متعارف باشد آن وقت حلّ خيلي با آن سازگار است يعني يكی از راه­های ابطال سحر است كه لا یصدق عليه السحر لکن اطلاق دارد منتها گفتيم در سحر تعارض مي­كند. ما گفتيم حلّ به سحر است یا حلّ به غير سحر یا حلِّ مطلقاً. مي­گوييم هر احتمالي در اين روايت بدهيد نهایتاً اين حل دليلي بر اينكه حتماً سحر است يا حتماً غير سحر است نیست بلکه مطلق است و ظهورش اطلاق دارد، هر دو را مي­گيرد. چه بگوييم **مخرجٌ من تبعات الذنب** يا بگوييم **مخرجٌ من هذا المضيقه** هر يك از این دو را بگوييد اين حلّ اطلاق دارد به حل به سحر یا به غير سحر آن‌هم طرق مألوفه نزد خود ساحران يا طرق شرعي كه در اينجا آمده است. ظاهراً شمول دارد و با قطع‌نظر از موارد ديگر، سحر و غير سحر را مي­گيرد. بنابراين اين روايت اطلاق دارد و نمي­شود به عنوان يك مقيّد به حساب بيايد چرا که عموم و خصوص من وجه است.

روایت محمدبن­قاسم

روايات ديگري كه مي­شود براي اثبات حرمت سحر مضر به آن استشهاد كرد روايت چهارم این باب است.

**«وَ فِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرِ عَنْ يُوسُفَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبَوَيْهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عَنْ آبَائِهِ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ‏ وَ ما أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ‏- قَالَ كَانَ بَعْدَ نُوحٍ ع- قَدْ كَثُرَتِ السَّحَرَةُ الْمُمَوِّهُونَ فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَلَكَيْنِ إِلَى نَبِيِّ ذَلِكَ الزَّمَانِ بِذِكْرِ مَا يَسْحَرُ بِهِ السَّحَرَةُ وَ ذِكْرِ مَا يُبْطِلُ بِهِ سِحْرَهُمْ وَ يَرُدُّ بِهِ كَيْدَهُمْ فَتَلَقَّاهُ النَّبِيُّ عَنِ الْمَلَكَيْنِ وَ أَدَّاهُ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَقِفُوا بِهِ عَلَى السِّحْرِ وَ أَنْ يُبْطِلُوهُ وَ نَهَاهُمْ أَنْ يَسْحَرُوا بِهِ النَّاسَ وَ هَذَا كَمَا يُدَلُّ عَلَى السَّمِّ مَا هُوَ وَ عَلَى مَا يُدْفَعُ بِهِ غَائِلَةُ السَّمِّ إِلَى أَنْ قَالَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ ذَلِكَ السِّحْرَ وَ إِبْطَالَهُ حَتَّى يَقُولَا لِلْمُتَعَلِّمِ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ وَ امْتِحَانٌ لِلْعِبَادِ لِيُطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا يَتَعَلَّمُونَ مِنْ هَذَا وَ يُبْطِلُوا بِهِ كَيْدَ السَّحَرَةِ وَ لَا يَسْحَرُوهُمْ فَلَا تَكْفُرْ بِاسْتِعْمَالِ هَذَا السِّحْرِ وَ طَلَبِ الْإِضْرَارِ بِهِ وَ دُعَاءِ النَّاسِ إِلَى أَنْ يَعْتَقِدُوا أَنَّكَ بِهِ تُحْيِي وَ تُمِيتُ وَ تَفْعَلُ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّ ذَلِكَ كُفْرٌ إِلَى أَنْ قَالَ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ لِأَنَّهُمْ إِذَا تَعَلَّمُوا ذَلِكَ السِّحْرَ لِيَسْحَرُوا بِهِ وَ يَضُرُّوا بِهِ فَقَدْ تَعَلَّمُوا مَا يَضُرُّهُمْ فِي دِينِهِمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ فِيهِ الْحَدِيثَ[[4]](#footnote-4)».**

مضمون روایت

روايت از امام عسگري**علیه­السلام** ذيل آيه شريفه 102 سوره بقره است. روايت چهارم اين باب روایت مفصلی است. بعد از حضرت نوح**علیه­السلام** سحر و سحره زياد شد و خدا آن دو ملك را فرستاد. آيه را این‌طور معنا مي­كند كه آن دو ملك­ گفتند: **لَا تَكْفُرْ** يعني **لاتسْتِعْمل هَذَا السِّحْرِ وَ طَلَبِ الْإِضْرَارِ بِهِ**. چون اينجا **لاتكفر** را **لاتسحر** نگفته است، مي­گوييم به استناد خود روايات مقصود از اين كفر سحر است. در روايت وقتي **لاتكفر** را معنا مي­كند نمي­گويد **لاتسحر** به نحو مطلق بلکه مي­گويد **لا­تسحر** علي نحو المضر. در چند جمله ديگر هم كلمه مضر آمده است. پس مقصود سحر مطلق نيست و در اينجا سحر مضر است اما سحري كه مضر نيست و در مقام حل سحر است و يا حتي سحر نافع را شامل نمی­شود. ممكن است بگوييم با توجه به **«وَ دُعَاءِ النَّاسِ إِلَى أَنْ يَعْتَقِدُوا أَنَّكَ بِهِ تُحْيِي وَ تُمِيتُ وَ تَفْعَلُ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ»** مقصود از **لاتكفر** در اينجا يعني سحر مضر و سحري كه همراه با دعوت مردم به خویش باشد؛ اما جمع اين دو مقصود نيست يعني اگر يكي از این‌ها باشد صدق مي­كند.

سند روایت

اين روايت از نظر سندي جايگاهي ندارد و كاملاً ضعيف است. **مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرِ** توثيق ندارد جز اينكه از مشايخ صدوق است و صدوق نسبت به او ترضّي كرده است. اين دو موضوع جاي بحث است. بعضي گفته­اند مشايخ صدوق توثيق دارند و بعضي گفتند آن جاهايي كه ترضّي مي­كند و مي­گويد رضي­الله­عنه (رضوان­الله­عليه) اين ترضّي مرحوم صدوق و بزرگان نوعي توثيق است. بعضي مثل مرحوم آقاي خوئي اين مبنا را قبول ندارند و ما هم تمايلي به آن نداريم لذا ترديدهايي هست که آن را نهايي نمي­كنیم. اگر كسي يكي از اين دو مبنا را بپذيرد اين شخص موثق مي­شود؛ اما از ايشان كه بگذريم در بقيه روات توثيقي نداريم. لذا سند، سند معتبري نيست.

مدلول روایت

و اما از حيث دلالت، مهم‌ترین نكته­اي كه به آن پاسخ مي­شود اين است كه اين روايت حتي اگر دلالت كند كه **لاتكفر** يعني سحر مضر يا سحر با دعوت مردم به اعتقاد به خود يعني سحري كه همراه با نوعي ادعاي نبوت باشد را انجام ندهيد یعنی دلالت كند بر اينكه **لاتكفر** مطلق نيست، نسبتش با ادله مطلق سحر نسبت مثبتين است. يعني لسانشان لسان واحد است و نافعين هستند. ادله مطلق سحر مي­گويد سحر نكن. **لاتكفر** مي­گويد سحر مضر انجام نده. این دو تا با هم تعارضي ندارند كه حمل مطلق بر مقيَّد كنيم. حداكثر دلالت اين است كه سحر مضر حرام است اما نمي­گويد سحر غير مضر حرام نيست تا مقيِّد مطلقات شود. مطلقاتي داريم از جمله **لايفلح­الساحر** و **لا­يجوزُالسحر** که مي­گويد سحر مطلقاً جايز نيست**.** اين روایت هم دليل خاصي است كه مي­گويد سحر مضر جايز نيست حال معنا ندارد كه روایت را حمل به مقيَّد كنيم منتها اين روایت مي­گويد در سحر مضر تبعاً حرمت مؤكّد است چون دليل خاص دارد؛ اما نگفته است سحر غير مضر جايز است. مثل روايت قبلي نيست كه بگويد **حلِّ**. چون بيان اثباتي مقابل نفي **لا­تسحروا** ندارد، نافيين مي­شود و حمل مطلق و مقيد نيست.

روایت تَمِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ

روايت سومي كه مي­شود به آن تمسك كرد روايت پنجم در اين باب است:

**«وَ عَنْ تَمِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُرَشِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْجَهْمِ عَنِ الرِّضَا ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَ أَمَّا هَارُوتُ وَ مَارُوتُ- فَكَانَا مَلَكَيْنِ عَلَّمَا النَّاسَ السِّحْرَ لِيَحْتَرِزُوا بِهِ سِحْرَ السَّحَرَةِ وَ يُبْطِلُوا بِهِ كَيْدَهُمْ وَ مَا عَلَّمَا أَحَداً مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً حَتَّى‏ قَالا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَكَفَرَ قَوْمٌ بِاسْتِعْمَالِهِمْ لِمَا أُمِرُوا بِالاحْتِرَازِ مِنْهُ وَ جَعَلُوا يُفَرِّقُونَ بِمَا تَعَلَّمُوهُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى‏ وَ ما هُمْ بِضارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ يَعْنِي يُعَلِّمُهُ[[5]](#footnote-5)»**

مدلول روایت

اين روايت هاروت و ماروت را توضيح مي­دهد تا اينجا كه **قَالا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ**، بعد از **لَا تَكْفُرْ** دارد **فَكَفَرَ قَوْمٌ**، اين كفر چیست؟ **فَكَفَرَ قَوْمٌ بِاسْتِعْمَالِهِمْ لِمَا أُمِرُوا بِالاحْتِرَازِ مِنْهُ**، يعني سحري كه مأمور بودند از آن دوري گزينند به كار بردند، **وَ جَعَلُوا يُفَرِّقُونَ بِمَا تَعَلَّمُوهُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ** و آن را وسيله تفرقه قرار دادند. اين سحر مضر است. وقتي روايت آيه تفسير مي­كند استعمال كفر در مقام تفرقه و اضرار به غير است و لذا دليلي مي­شود بر اينكه سحر مضر حرام است. اين روايت از جهت سند ضعيف است. تميم بن عبدالله قرشي از مشايخ صدوق است و ترضّي صدوق را دارد. از ايشان كه بگذريم پدرشان و احمد بن علي انصاري توثيقي ندارند و لذا روايت ضعيف است. از نظر دلالت روايت مقيد نيست كه بگويد كه غير از اين جايز است بلکه مي­گويد اين جايز نيست. نسبت بين اين روايت با ادله **لايفلح الساحر** و مطلقات سحر مثل روايت قبلي، نافيين­اند، نه نافي و مثبِت كه حمل مطلق بر مقيد شود.

نکته مهم

و اما آنچه مهم است خود آيه شريفه 102 سوره بقره است که غير از تفسير **لاتكفر** كه خيلي اين را بعيد نمي­دانيم به خود آيه هم بايد مراجعه­اي داشته باشيم با اين نگاه در اين فرع و بحثي كه داريم. دليل چهارم خود آيه است. اين مهم­تر است چون اين روايات هیچ‌کدام سندي نداشت و اگر هم سندی داشت در حدي كه بتواند مقيِّد باشد نشد. نسبت اين دو روايت با ادله مطلق سحر نافيين بود نه مثبت و نافي كه حمل مطلق شود. روايت اول حل و لاتعقد كه بنا بر احتمال قوي نسبتشان من وجه مي­شد كه باز هم نمي­توانست مقيِّد باشد. پس اين سه روايت هیچ‌کدام نمي­تواند مقيد مطلقات باشد، به خاطر اينكه نسبت بين اين روایات و ادله سحر ولو مطلق و مقيد باشد نافيين است، نه نافي و مثبت كه حمل مطلق بر مقيد شود و لذا رواياتي كه بتواند مقيد باشد نداريم.

دلیل چهارم: آیه 102 بقره

و اما دليل چهارم خود آيه است كه ممكن است كسي به آن استشهاد كند كه سحر غير مضر حرام نيست؛ نه به خاطر اين كه **ان كفروا**، **لاتكفر** و يا **عَلِمُواْ لَمَنِ اشْترَئهُ مَا لَهُ فىِ الاْخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ** يعني سحر مضر که بگوييم آيه سحر مضر را حرام مي­كند. مي­شود به همه اين مواردي كه قبلاً در بحث تفسيري آيه گفتيم استدلال كرد. براي حرمت سحر همه این‌ها را احتمال مي­دهيم منتهي اين طريق نمي­تواند آيه را مقيد قرار داد. به عبارت ديگر براي اين كه دسته بندي مرتب باشد ممكن است به اين آيه براي حرمت خصوص مضر و جواز غير مضر به دو بيان استدلال كنيم.

بيان اول

اين است كه بگوييم فضاي **وتبعوا**، **ان كفروا**، **لاتكفر**، **عَلِمُواْ لَمَنِ اشْترَئهُ مَا لَهُ فىِ الاْخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ**، **ٍ وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُم‏** كه همه مذمت مي­كند و مصداقش سحر است، سحر مضر است. يعني قرائن خاصه­اي در اينجا وجود دارد مثل **وَ مَا هُم** **بِضَارِّين** و **يُفَرِّقُونَ بِهِ بَينْ‏ الْمَرْءِ وَ زَوْجِه** و با اين قرائن داخلي مي­گوييم آيه مطلق سحر را نمي­گويد. اين بيان‌ هماني است كه در روايات هم بود. جواب اين است كه با اين بيان آيه نمي­تواند مقيد مطلقات شود چرا؟ براي اينكه مي­گوييم كه این موارد كه آيه مي­گويد سحر نكن، مذمت سحر مي­كند ولي لحن آن‌ها نافي اين است که سحر مضر حرام است، ادله مطلق هم مي­گويد مطلق سحر نبايد انجام داد. لذا نمي­تواند مقيد باشد، در اين حيث اگر كسي به آيه استدلال كند نظير استدلال به دو روايت است كه گفتيم حمل مطلق برمقيد نمي­شود.

بیان دوم

تقرير دوم اين است كه در اينجا آمده است **يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ مَا أُنزِلَ عَلىَ الْمَلَكَينْ‏ بِبَابِلَ هَرُوتَ وَ مَرُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ** مي­خواهيم بگوييم مفهومي وجود دارد **وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتىَ‏ يَقُولَا إِنَّمَا نحَنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُر**. نمي­گوييم مقصود ظاهر آيه سحر مضر است، مي­گوييم اينجا اين دو ملك از ناحيه خدا آمدند و سحر را به مردم ياد دادند منتها سحري كه در مقام حل باشد و غير مضر. تقرير دوم در اينجا مبتني بر اين دو مقدمه است. مقدمه اول اين است كه دو ملك آمدند و سحر آموختند منتها توصيه كردند كه سحر را در حل به كار ببريد نه در مقام اضرار. مقدمه دوم اين است كه كاري كه ملائكه انجام دادند عرفاً ملازم با اين است كه نوعي از سحر جايز بوده است كه آن‌ها آمدند و ياد دادند. حال آن نوع چيست؟ نوعي است كه براي اضرار و تفرقه نيست بلکه براي حل سحر است. نه اينكه آيه مطابق آن مطلقات فقط لحن نفي داشته باشد و بگويد سحر مضر نكنيد. اگر اين را مي­گفت، مي­گفتيم كه اين آيه مي­گويد سحر مضر را انجام ندهيد. این‌ها نافي هم هستند. مي­گوييم اين يك قدم جلوتر است. يك مدلول ديگر و تقرير ديگر داريم كه مي­گويد سحر غير مضر جايز است. آن مي­گويد حرام است و اين مي­گويد يك قسم آن جايز است. مي­شود مثبت و نافي و مقيد. چگونه از آيه استفاده مي­كنيم كه يك نوع سحر جايز است؟ براي اينكه ملائكه آمدند و سحر را به مردم ياد دادند و تعليم سحر ملائكه عرفاً ملازم است كه نوعي از سحر جايز است. از آيه به خوبی استفاده مي­شود که لزوم بَيِّن عرفي دارد. پس معناي آيه كه ملائكه آمدند و سحر را به مردم ياد دادند اين بوده است كه سحر صحيح و جايزي وجود داشته که این‌ها آمدند و ياد دادند كه در همان مورد استفاده كنند كه موردش هم مي­شود حل سحر يعني سحر غير مضر.

ملازمه عرفی

پس ظاهر نهي­هايي كه در آيه نسبت به سحر آمده است اين است كه هر سحری مضر مي­شود. بالاتر از اين ملازمه عرفي است بين تعليم ملائكه نسبت به سحر و اينكه سحر في‌الجمله جايز بوده است كه آمدند و ياد دادند. فی‌الجمله‌اش كجاست؟ قاعدتاً ‌حل سحر است قدر متيقن اين است. ما اينجا بايد قدر متيقن بگيريم كه در مقام حل است و ضرر نمي­رساند. در مقام حل است چون قدر متيقن لحن با ملازمه را حساب مي­كنيم. نمي­شود بگوييم كه خدا دو ملك را فرستاده است و به مردم سحر ياد داده است ولي هيچ نوع سحري هم جايز نيست. اين عرف نيست. نه اينكه عقلاً نشود، ممكن است آمده­اند که ياد بدهند ولي هيچ سحري هم نكنند. دقت داشته باشيد كه ملازمه عقلي نمي­گوييم ممكن است كه خدا خيلي كارها را ياد داده است ولي مطلقاً می‌گوید انجام نده. ‌ممكن است كه ملائكه ياد دادند و مي­گويند بدانيد ولي انجام ندهيد. ولي اينجا ملازمه عرفي وجود دارد يعني فضاي آيه فضايي است كه مردم را که در يك شبكه عنكبوتي اين ساحران گرفتار آمده بودند و خدا براي اين كه آن‌ها را نجات بدهد ملائكه را فرستاد كه به آن‌ها ياد بدهند براي اين كه خوشان را نجات بدهند. اين ملازم است با اینکه سحر در مقام حل سحر جايز است، ملازمه عرفي است ملازمه عقلي نيست. این‌گونه كه گفته شد اين مقيد مي­شود، براي اين كه ادله مطلقات است. البته اين آيه مطلقي ندارد. اين آيه سحر مطلق را نفي نمي­كند ولي مطلقات ديگري داريم كه مي­گويد سحر نكنيد، اين آيه مي­گويد سحر در مقام حل جايز است و با ملازمه عرفي، مي­شود مثبت و نافي و مقيد.

نتیجه

اين تقرير دوم است بنابراين ما دو تقرير در اينجا براي اختصاص حرمت سحر به سحر مضر عرض كرديم. تقرير اول چيزي بيش از‌ آنچه در روايات بود نيست می‌گوید كه مقصود از آيه سحر مضر است سحري است كه با عناوين ديگر همراه باشد كه می‌گوییم اين بعيد نيست؛ اما تقرير دوم ملازمه عرفي بين تعليم ملائكه و جواز سحر وجود دارد نه ملازمه عقلي. آيه ظهور در حرمت سحر مضر دارد و اين دليل نمي­شود كه مطلقات ديگر را منع كنيم. ما گفتيم قرائني در آيه است كه نهي حرمت سحر، حرمت مطلق سحر نيست. سحر با يك عنوان ديگري است؛ اما در تقرير دوم مي­گوييم نه جمله­اي در آيه است كه ملازمه دارد و مي­گوييم جايز است. جايز كه شد مقيد مي­شود نسبت به مطلقات. آيه مي­گويد سحر مضر حرام است؛ و مي­گويد سحر در مقام حل جايز است اما اگر مضر نباشد و در مقام حل هم نباشد آيه ساکت است. چون ملازمه عرفي كه درست مي­كنيم بيان لفظي نيست كه مطلق غير مضر جايز باشد. مي­گوييم تعليم سحر ملائكه در اين فضا نمی­شود مگر اينكه يك چيزي جايز باشد که قدر متيقن همان سحر در مقام حل است.

اشکال به تقریر دوم

ملزمه عقلی

در تقرير دوم ممكن است كسي اشكال كند و بگويد ملازمه اينجا نيست. براي اينكه ممكن است ياد دادند ولي نبايد اين كار را انجام دهيم. جواب همان است كه در ضمن تقرير گفتيم ما ادعاي ملازمه عقلي نمي­كنيم كه معناي ياد دادن ملائكه اين است كه ممكن است ياد دهند ولي اصلاً هم نبايد استفاده كنند. آدم‌های هوشمند مثل حضرت علي **(علیه‌السلام)** و افراد بزرگ خيلي از دسايس و مكايد را بلدند ولي انجام نمي­دهند. اين هم ممكن است از اين قبيل باشد، مي­گوييم اين را قبول داريم ولی ملازمه عقلي نيست بلکه ملازمه عرفي است. يعني اگر سياق آيات و فضا و شأن نزول را ببينيم كه در روايات هم هست مي­گوييم كه اين ملائكه آمدند كه راه نجاتي به آن‌ها ياد دهند و اين نمي­شود مگر اين كه جايي از سحر كه حداقل حل سحر است جايز باشد. اين ملازمه عقلي را قبول نداريم ولي ملازمه عرفي است.

شرايع سابقه

مناقشه دوم که ممكن است كسي داشته باشد و مرحوم آقاي تبريزي هم اين را گفته­اند مربوط به شرايع سابقه است که نسخ شده است. جواب اين است كه نقل اين قصه بدون اين كه هيچ تعليقي به آن داده شود به معناي تأييد است. ما بارها گفته­ايم كه ظهور وقايع و حوادثي كه در قرآن از امم سابقه نقل مي­شود اين است كه در اين امت هم اين حكم و قاعده باقي است يعني ذكر آن بدون اينكه نفي شود يا تغييري در آن ايجاد شود يعني تأييد آن. روايتي هم نداريم كه بگويد اين مربوط به شرايع سابقه است و نسخ شده است. نقل قصص پيشين و داستان‌های انبياء گذشته در قرآن كريم وقتي جز قرآن مي­شود يعني جز شريعت اسلام شده است.

نسخ آیه

مناقشه سوم تعبير عجيبي است كه در كلام مرحوم آقاي تبريزي است كه مي­گويد اين آيه نسخ شده است به مطلقاتي كه در روايات است. پس سحر جايز نيست يا دست از اين ظهور برداريم به خاطر مطلقات. خيلي عجيب است براي اينكه اين مقيد است و آن‌ها مطلق. پس جمعش اين است كه بگوييم جايز نيست الا در اينجا. خود قرآن هم مطلقاتي دارد. اينكه بگوييم با آن مطلقات از مفهوم آيه دست برمي­داريم، چه وجهي دارد؟ مطلق و مقيد هم كه بارها گفته شده است اختصاص به اين ندارد كه مطلقش قرآن باشد مقيدش روايات. ما گاهي مطلقات در روايت داريم كه مقيدش در قرآن است. مطلق و مقيد ممكن است با هم بيايند يا قبل يا بعد بيايند. این‌ها هيچ ضرري نمي­رسانند. در خود قرآن هم مطلقات داريم. قرآن مي­گويد لا يفلح الساحر اين هم مي­شود مقيد. بنابراين اين دو سه مناقشه به اين وارد نيست. به نظر مي­آيد كه ما از روايات نمي­توانيم جواز سحر در مقام حل را استفاده كنيم.

جمع­بندی

اگر جمع­بندي بحث اين آيه را داشته باشيم با اين ملاحظه­اي كه امروز داشتيم، اين آيه شريفه را جزء ادله حرمت سحر به نحو مطلق به حساب نياورديم. چون مي­گوييم سحر خاصي را با توجه به‌ آنچه در روايات آمده است و در خود آيه هست نفي مي­كند نه مطلق سحر را؛ و دوم اينكه در آيه ملازمه­اي است كه مي­گويد سحر در مقام حل، در جايي كه نيازي باشد جايز است و اين مقيد مطلقات مي­شود. بنابراين تا اينجا مي­گوييم سحر براي حل در مقام ضرورت جايز است.

1. - وسائل الشيعة، ج‏17، ص: 146. [↑](#footnote-ref-1)
2. . وسائل الشيعة/ ج‏17/ 147 [↑](#footnote-ref-2)
3. - وسائل الشيعة، ج‏17، ص: 147. [↑](#footnote-ref-3)
4. . وسائل الشيعة / ج‏17 /147. [↑](#footnote-ref-4)
5. . وسائل الشيعة، ج‏17، 147 [↑](#footnote-ref-5)